

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب فهرست قلب سید اسماعیل قرطبی -
مؤلف خطیرک ۱۲ - ۱۳
مترجم
شماره قفسه ۱۷۸۵۶
شماره ثبت کتاب ۲۰۹۰۲۱

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی
خطی
۱۷۸۵۶

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب: **تذکره طب - سید اسماعیل قزوینی**

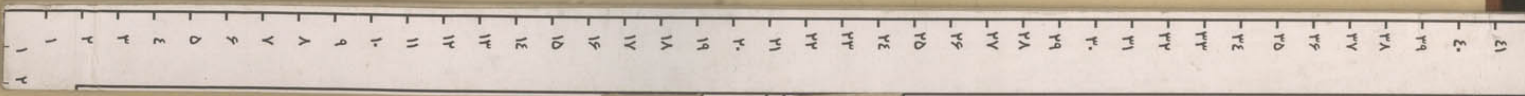
مؤلف: **محمد ترک ۱۲ - ۱۳**

مترجم

شماره قفسه: **۱۷۸۵۶**

شماره ثبت کتاب: **۹۰۹۰۲۱**

جمهوری اسلامی ایران



خطی
کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی
۱۷۸۵۶

بافتن و خویان بدان سبب آنکه هر گاه که در وصفه شوق علامتها آنجا صاف تر بود است از غلبه
آن است هر که در لاف و لول و ترا و حاشیای سبب آید و بول بر از زمین بعد از آرزوی طعم نماند و شکی نیست
و باشد بر سر و در اکثر این کرم باشد صفر از زردی رنگ روی سبب است که علاج الما در
مراجعه با یکدیگر اندیشه است و از انزبای دوم یا در ده آمده است و در تری فراموشه کار با بدست
و کباب و بر آن اندیشه باشد و آب که در آب خیزه هستند و در آب خیزه با حیدر لادن که آب
ان ترش و شیرین و گویا آب بود در دو جوان از آب بر روی آن در وقت خیزه و در وقت خیزه
صواب باشد و اگر که باشد هم خورده یا به کرد و در آنجا که اندر با سبب و در ده آمده است و همان در تری با کرم
نماند بخت آن و در حقیقت این کفشار است و هیچ هم اندر بر آن که سبب نماند
سندین مسلمان هر معنی نماند علامتها این نوع بیشتر اندر زمان و وقت بر آمدن با دنا و شکی
اخذ و بول در کرم که باشد و اندر سفره سفره بر بر است و در وقت بر آمدن با دنا و شکی
و اندر بیشتر حال سبب از اندوختن چون سده و لو الما به آن سبب یا باشد علاج این که زمان
و اندر آن در دارو با تحمل کشته جان و اندامها را بر سوس و در کف شستن و مالیدن و از حدت سبب
از سبب اندوختن بر آب خیزه آن اندر غلبه انواع بر آن یا در ده آمده است و در وقت خیزه
اعلم بالصواب با فتنه آن و در حقیقت این کفشار است و هر چه اندر بر آن که سبب
آن صید چکن نماند و در وقت بر آمدن بر سبب بر آن یا باشد نوع است که آن رسد و اندر
شکل حکم گرفته و اندر کرم که زردی بر آن رسد و این رسد یعنی دوم آن رسد اندر آن رسد
صفر از آن راه برده است که آن رسد اندر آن رسد از زردی بر آن رسد و در وقت
سده علی انزبای دوم از زردی دوم از انزبای دوم یا در ده آمده است و علاج نیز همان نوع باشد و در وقت
سده اندر آن رسد و در میان جگر و زهره است و صفر از آن راه برده است که آن رسد در وقت
آید و اندر آن رسد که باشد و در وقت خیزه بول و غلبه زردی بر روی سبب که آید
قی صفر از وقت بول هر چه از آن رسد بهتر باشد و وقت خیزه بول در وقت خیزه بول در وقت
و اندر آن رسد و صفر از آن رسد و در وقت خیزه بول در وقت خیزه بول در وقت
طبع خشک باشد و در وقت خیزه بول در وقت خیزه بول در وقت خیزه بول در وقت
آب سبب از هر که بود و در وقت خیزه بول در وقت خیزه بول در وقت خیزه بول در وقت
و کرم روغن سبب با این آب خیزه و در وقت خیزه بول در وقت خیزه بول در وقت
شربت و در وقت خیزه بول در وقت خیزه بول در وقت خیزه بول در وقت
بقرت قی است و در وقت خیزه بول در وقت خیزه بول در وقت خیزه بول در وقت
قی که در سبب است آن اندر آب خیزه و در وقت خیزه بول در وقت خیزه بول در وقت
سبب آن کوه و خیزه اندر طبع انزبای دوم بود در وقت خیزه بول در وقت خیزه بول در وقت
بجز در وقت خیزه بول در وقت خیزه بول در وقت خیزه بول در وقت
اگر با سبب است سده بول در وقت خیزه بول در وقت خیزه بول در وقت
سبب با شراب کهن دهند و بفرماند در وقت خیزه بول در وقت خیزه بول در وقت

۱۳۱۱

صفر از آن

در

دک او بر شراب یکی با سبب زردی و خوار و غلبه است و در آن رسد و در وقت خیزه بول در وقت
بد و در وقت خیزه بول در وقت خیزه بول در وقت خیزه بول در وقت
و در وقت خیزه بول در وقت خیزه بول در وقت خیزه بول در وقت
از انزبای دوم یا در ده آمده است و در وقت خیزه بول در وقت خیزه بول در وقت
بد و در وقت خیزه بول در وقت خیزه بول در وقت خیزه بول در وقت
شرتها و در وقت خیزه بول در وقت خیزه بول در وقت خیزه بول در وقت
سود و در وقت خیزه بول در وقت خیزه بول در وقت خیزه بول در وقت
با دام از هر که بود و در وقت خیزه بول در وقت خیزه بول در وقت
شرت کرم صفت آن را پس در وقت خیزه بول در وقت خیزه بول در وقت
یا در ده آمده است و در وقت خیزه بول در وقت خیزه بول در وقت
کردن سبب از آن رسد و در وقت خیزه بول در وقت خیزه بول در وقت
کرم زردی بر آن رسد و در وقت خیزه بول در وقت خیزه بول در وقت
اگر که در وقت خیزه بول در وقت خیزه بول در وقت خیزه بول در وقت
کوه و در وقت خیزه بول در وقت خیزه بول در وقت خیزه بول در وقت
یا در ده آمده است و در وقت خیزه بول در وقت خیزه بول در وقت
در میان زهره و در وقت خیزه بول در وقت خیزه بول در وقت
سبب که در وقت خیزه بول در وقت خیزه بول در وقت خیزه بول در وقت
و در وقت خیزه بول در وقت خیزه بول در وقت خیزه بول در وقت
ترید و در وقت خیزه بول در وقت خیزه بول در وقت خیزه بول در وقت
بدر وقت خیزه بول در وقت خیزه بول در وقت خیزه بول در وقت
و در وقت خیزه بول در وقت خیزه بول در وقت خیزه بول در وقت
طبع خشک باشد و در وقت خیزه بول در وقت خیزه بول در وقت
آب سبب از هر که بود و در وقت خیزه بول در وقت خیزه بول در وقت
و کرم روغن سبب با این آب خیزه و در وقت خیزه بول در وقت
شربت و در وقت خیزه بول در وقت خیزه بول در وقت خیزه بول در وقت
بقرت قی است و در وقت خیزه بول در وقت خیزه بول در وقت
قی که در سبب است آن اندر آب خیزه و در وقت خیزه بول در وقت
سبب آن کوه و خیزه اندر طبع انزبای دوم بود در وقت خیزه بول در وقت
بجز در وقت خیزه بول در وقت خیزه بول در وقت خیزه بول در وقت
اگر با سبب است سده بول در وقت خیزه بول در وقت خیزه بول در وقت
سبب با شراب کهن دهند و بفرماند در وقت خیزه بول در وقت خیزه بول در وقت

بقوام مستدل بود بجهت بود موی بر زان که بر آید و باشد و از جهت زان دارد و اگر در دست
 افتاده بود بر زان موی کمتر و در دست زان بر آید و از جهت موی که بر آید بود و موی که در دست
 بود موی با تقصیر بود و اگر باین شرح عصبها منقب شود حرکت و حس نصیب اندک و منقب بود و نصیب اندک
 بیشتر را می بیند برون آید و باین شرح که در دست موی که بر آید بود و موی که در دست
 عصبها منقب بود و در دست موی که بر آید بود و موی که در دست موی که بر آید بود
 بعد و نصیب از دست موی که بر آید بود و موی که در دست موی که بر آید بود
 جنس آن نیست عصب بود که در دست موی که بر آید بود و موی که در دست موی که بر آید بود
 آنرا که اصلی باشد و در دست موی که بر آید بود و موی که در دست موی که بر آید بود
 از جمیع موی در دست موی که بر آید بود و موی که در دست موی که بر آید بود
 که از جهت ال بود و در دست موی که بر آید بود و موی که در دست موی که بر آید بود
 است در دست موی که بر آید بود و موی که در دست موی که بر آید بود
 که اگر در دست موی که بر آید بود و موی که در دست موی که بر آید بود
 تا صواب و نا صواب و در دست موی که بر آید بود و موی که در دست موی که بر آید بود
 است یکی است و از جهت موی که بر آید بود و موی که در دست موی که بر آید بود
 موی که بر آید بود و موی که در دست موی که بر آید بود و موی که در دست موی که بر آید بود
 طبعی می گوید و از جهت موی که بر آید بود و موی که در دست موی که بر آید بود
 فرود آید و نصیب را بر دست موی که بر آید بود و موی که در دست موی که بر آید بود
 و در دست موی که بر آید بود و موی که در دست موی که بر آید بود
 در میان که در دست موی که بر آید بود و موی که در دست موی که بر آید بود
 قصد است با در دست موی که بر آید بود و موی که در دست موی که بر آید بود
 ساخته باشد و با در دست موی که بر آید بود و موی که در دست موی که بر آید بود
 دادن المزام و در دست موی که بر آید بود و موی که در دست موی که بر آید بود
 و خالی موی که در دست موی که بر آید بود و موی که در دست موی که بر آید بود
 بر جمع با در دست موی که بر آید بود و موی که در دست موی که بر آید بود
 دادن و در دست موی که بر آید بود و موی که در دست موی که بر آید بود
 اندیشه و در دست موی که بر آید بود و موی که در دست موی که بر آید بود
 کرده و در دست موی که بر آید بود و موی که در دست موی که بر آید بود
 که در دست موی که بر آید بود و موی که در دست موی که بر آید بود
 با یک که در دست موی که بر آید بود و موی که در دست موی که بر آید بود
 کنند و در دست موی که بر آید بود و موی که در دست موی که بر آید بود
 و قطع و در دست موی که بر آید بود و موی که در دست موی که بر آید بود
 و اگر عصبها در دست موی که بر آید بود و موی که در دست موی که بر آید بود

بهرین

بجاری

بجاری را اینست از حرارت قوی بخار محلی که در اندک و منقب بود و موی که در دست موی که بر آید بود
 و اگر در دست موی که بر آید بود و موی که در دست موی که بر آید بود
 صفت عصبها که در دست موی که بر آید بود و موی که در دست موی که بر آید بود
 در دست موی که بر آید بود و موی که در دست موی که بر آید بود
 اندک عصبها که در دست موی که بر آید بود و موی که در دست موی که بر آید بود
 زیادت کردن آب و در دست موی که بر آید بود و موی که در دست موی که بر آید بود
 و بر از دست موی که بر آید بود و موی که در دست موی که بر آید بود
 آتی باشد که در دست موی که بر آید بود و موی که در دست موی که بر آید بود
 عصب در دست موی که بر آید بود و موی که در دست موی که بر آید بود
 نیز قوی از دست موی که بر آید بود و موی که در دست موی که بر آید بود
 پذیرد و در دست موی که بر آید بود و موی که در دست موی که بر آید بود
 از جهت ال بود و در دست موی که بر آید بود و موی که در دست موی که بر آید بود
 این هر دو موی که در دست موی که بر آید بود و موی که در دست موی که بر آید بود
 هر دو موی که در دست موی که بر آید بود و موی که در دست موی که بر آید بود
 می هر دو موی که در دست موی که بر آید بود و موی که در دست موی که بر آید بود
 کند و در دست موی که بر آید بود و موی که در دست موی که بر آید بود
 ترکیب کنند و در دست موی که بر آید بود و موی که در دست موی که بر آید بود
 کنی چون در دست موی که بر آید بود و موی که در دست موی که بر آید بود
 و در دست موی که بر آید بود و موی که در دست موی که بر آید بود
 البریایع و در دست موی که بر آید بود و موی که در دست موی که بر آید بود
 بی روی در دست موی که بر آید بود و موی که در دست موی که بر آید بود
 چون که در دست موی که بر آید بود و موی که در دست موی که بر آید بود
 شود و در دست موی که بر آید بود و موی که در دست موی که بر آید بود
 و آن چه در دست موی که بر آید بود و موی که در دست موی که بر آید بود
 خندق و در دست موی که بر آید بود و موی که در دست موی که بر آید بود
 و کلب و در دست موی که بر آید بود و موی که در دست موی که بر آید بود
 در دست موی که بر آید بود و موی که در دست موی که بر آید بود
 تر است و در دست موی که بر آید بود و موی که در دست موی که بر آید بود
 یا در دست موی که بر آید بود و موی که در دست موی که بر آید بود
 بود و در دست موی که بر آید بود و موی که در دست موی که بر آید بود
 از جهت ال بود و در دست موی که بر آید بود و موی که در دست موی که بر آید بود
 را بجنبه اندک و در دست موی که بر آید بود و موی که در دست موی که بر آید بود

آفت

آفت

صغیفی و لاغری کرده چشمش کرم چنان در بعضی زمان را بوقت حیض باشد و اسباب
 دردی که گاه اندر بیشتر حالها با دی غلظت بود یا بلیغ خام خلاصهها انچه عدهها ماده خام است
 حرکت و ریاضت سکن شود و اندک اندک بدید آید و در نثر از برستان خوابت و در بارگاه
 قیود باشد و حس سرما پیدا اندر جایگاه در دو عده همته با باد است و در دخله بود
 کرامی باشد و طعمها با دنگ زدن دارد و علامتها و موالمزاج سرد است و ده آنت و حس
 سرماهی باید اندر جایگاه در دو عده همته با باد و گران باشد و از چیزی گرم و بد و سرد است
 باید و آن چه از مانی و سب و از لیباری جمیع بود اسباب آن ازین باشد که آن چه
 از صغیفی و لاغری کرده بود عده همته و در باب صغیفی کرده و لاغری آن یا کرده آید
 است و نقصان وقت جمیع مدت بدان که او ای دهد و آن چه پیش رت رم بود احوال رم
 از آن چند بود و آن چه املا و رگ برک باشد در باشد یا عوارت و طریقت اندر دراز
 پشت و الودت با یکاه در می رسد عده است بود ماده اندر عدهها و در نثر با بد و نثر است
 و اگر می رسد عده است آن باشد ماده اندر عدهها و در نثر با اندر نثر است علاج اما اگر
 سبب ماده خام بود عده او نیز این ماده باشد با و الامول و روغن پدید و سبب
 کردن لقی و داروی سهل چون حب سمن و حب کلین و اینا رخ فیرا برک باشد و سبب
 و تریش از ربع را این جایگاه خاصیت غریب است و نثر شایه است بر کردن و ماده است
 آن با و روغن کاه و المین خوردن بود دارد خاصه اگر در هفت سوسه می خورد و اگر
 روغن را نثر کند و شیان گاه با نثر تر کنند و با باد جوشی بدینند و با نثر و المین و روغن
 کاه و با نثر صواب باشد و طعم نوزاد آب باشد و همیون پیوسته خوردن بود در دو
 روغن فرقیون و روغن سون و روغن قط و روغن سداب مالیدن بود در دو نثر است
 بلرایی در نثر بعد از بلرایی روغن گرم کرده در وی مالند و صفا و کرم و از عقل و سبب
 و صاف و نثر و کلین و بعد پیوسته و فرقیون سازند و روغن حب الفار و روغن سداب بود در
 و صاف و نثر در نثر کهن بود در دو و اگر سبب با و بود و الامول و روغن پدید
 بود در دو و حب کلین بود در دو و صفت آن یکینه حلیه حب الرث و نثر نثر
 خواند از نخل از هر یکی را است کلین همگانه بود و سبب نثر جان و رسم است نثر
 هر با باد و در دو و اگر سبب بود المزاج سرد و در نثر مزاج بلبل باید کرد و سبب نثر
 اربعه و تر با قریزک و سبب و روغن نثر نثر نثر نثر نثر نثر نثر نثر نثر نثر نثر نثر
 با حبیب و طعمها و سبب لطیف خوردن و در نثر و روغن نثر نثر نثر نثر نثر نثر نثر نثر نثر نثر

دانش

دانش و باقی شد برین نثر
 در نثر
 و کلین و سبب نثر
 با و صغیفی و لاغری کرده چشمش کرم چنان در بعضی زمان را بوقت حیض باشد و اسباب
 دردی که گاه اندر بیشتر حالها با دی غلظت بود یا بلیغ خام خلاصهها انچه عدهها ماده خام است
 حرکت و ریاضت سکن شود و اندک اندک بدید آید و در نثر از برستان خوابت و در بارگاه
 قیود باشد و حس سرما پیدا اندر جایگاه در دو عده همته با باد است و در دخله بود
 کرامی باشد و طعمها با دنگ زدن دارد و علامتها و موالمزاج سرد است و ده آنت و حس
 سرماهی باید اندر جایگاه در دو عده همته با باد و گران باشد و از چیزی گرم و بد و سرد است
 باید و آن چه از مانی و سب و از لیباری جمیع بود اسباب آن ازین باشد که آن چه
 از صغیفی و لاغری کرده بود عده همته و در باب صغیفی کرده و لاغری آن یا کرده آید
 است و نقصان وقت جمیع مدت بدان که او ای دهد و آن چه پیش رت رم بود احوال رم
 از آن چند بود و آن چه املا و رگ برک باشد در باشد یا عوارت و طریقت اندر دراز
 پشت و الودت با یکاه در می رسد عده است بود ماده اندر عدهها و در نثر با بد و نثر است
 و اگر می رسد عده است آن باشد ماده اندر عدهها و در نثر با اندر نثر است علاج اما اگر
 سبب ماده خام بود عده او نیز این ماده باشد با و الامول و روغن پدید و سبب
 کردن لقی و داروی سهل چون حب سمن و حب کلین و اینا رخ فیرا برک باشد و سبب
 و تریش از ربع را این جایگاه خاصیت غریب است و نثر شایه است بر کردن و ماده است
 آن با و روغن کاه و المین خوردن بود دارد خاصه اگر در هفت سوسه می خورد و اگر
 روغن را نثر کند و شیان گاه با نثر تر کنند و با باد جوشی بدینند و با نثر و المین و روغن
 کاه و با نثر صواب باشد و طعم نوزاد آب باشد و همیون پیوسته خوردن بود در دو
 روغن فرقیون و روغن سون و روغن قط و روغن سداب مالیدن بود در دو نثر است
 بلرایی در نثر بعد از بلرایی روغن گرم کرده در وی مالند و صفا و کرم و از عقل و سبب
 و صاف و نثر و کلین و بعد پیوسته و فرقیون سازند و روغن حب الفار و روغن سداب بود در
 و صاف و نثر در نثر کهن بود در دو و اگر سبب با و بود و الامول و روغن پدید
 بود در دو و حب کلین بود در دو و صفت آن یکینه حلیه حب الرث و نثر نثر
 خواند از نخل از هر یکی را است کلین همگانه بود و سبب نثر جان و رسم است نثر
 هر با باد و در دو و اگر سبب بود المزاج سرد و در نثر مزاج بلبل باید کرد و سبب نثر
 اربعه و تر با قریزک و سبب و روغن نثر نثر نثر نثر نثر نثر نثر نثر نثر نثر نثر نثر نثر
 با حبیب و طعمها و سبب لطیف خوردن و در نثر و روغن نثر نثر نثر نثر نثر نثر نثر نثر نثر نثر

Net
 1000000
 1000000
 1000000
 1000000
 1000000

الف هم

باید دانست که هر کس که در این علم دروغ بگوید...

الف هم

بسیار است که هر کس که در این علم دروغ بگوید...

الف هم

باید دانست که هر کس که در این علم دروغ بگوید...

الف هم

باید دانست که هر کس که در این علم دروغ بگوید...

الف هم

باید دانست که هر کس که در این علم دروغ بگوید...

الف هم

باید دانست که هر کس که در این علم دروغ بگوید...

از کف زخم اندر شامی که در آنجا...

باید دانست که هر کس که در این علم دروغ بگوید...

الف هم

باید دانست که هر کس که در این علم دروغ بگوید...

الف هم

باید دانست که هر کس که در این علم دروغ بگوید...

الف هم

باید دانست که هر کس که در این علم دروغ بگوید...

الف هم

باید دانست که هر کس که در این علم دروغ بگوید...

الف هم

باید دانست که هر کس که در این علم دروغ بگوید...

Handwritten marginal notes in the top right corner of the right page.

Main body of handwritten text on the right page, written in a cursive script.

Main body of handwritten text on the left page, written in a cursive script.

Handwritten marginal notes at the bottom of the left page.

Handwritten marginal notes in the top right corner of the right page.

Main body of handwritten text on the right page, starting with 'سیدنا محمد بن علی...' and continuing with a detailed account of events.

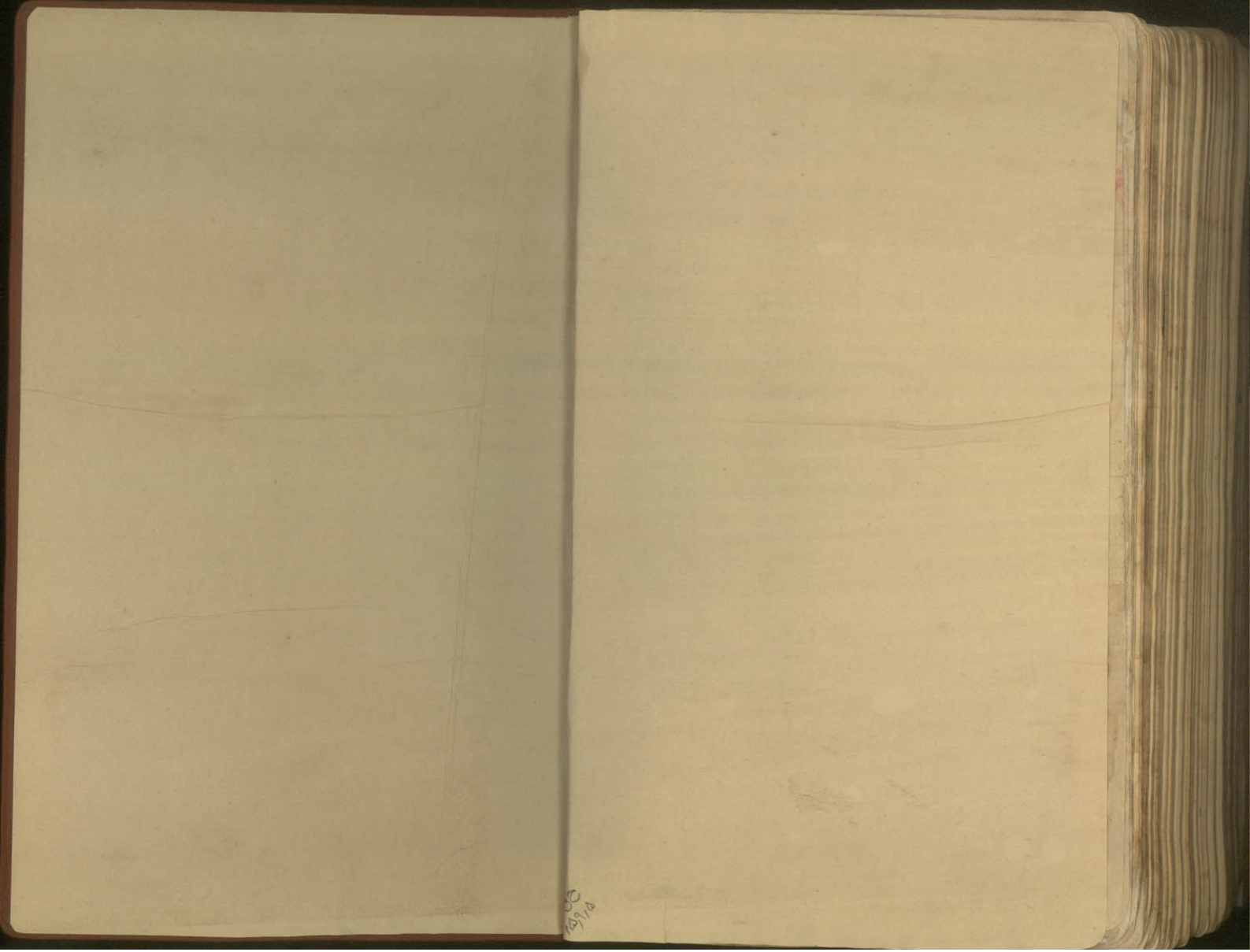
Main body of handwritten text on the left page, starting with 'اسهال بختیگر...' and continuing with a detailed account of events.

سودا در وقت شبان اهل بهار و تابستان و در وقت گرمی و در وقت سردی و در وقت باران و در وقت خشکی و در وقت...

و در وقت

ما صبح بخوردن که درین سودا در وقت سردی و در وقت گرمی و در وقت باران و در وقت خشکی و در وقت...

و در وقت



1914

